

نمایشنامه نویسی در ایران

از آغاز تاکنون

۳

حسین فرخی



محمود استاد محمد

نمایشنامه : آسید کاظم

نویسنده : محمود استاد محمد

تاریخ نگارش :

چاپ اول : اسفند ۱۳۵۰

ناشر : بابک

تیراژ : ۱۲۰۰

تعداد صفحات : ۵۲

قیمت : ۳۰ ریال

اولین اجرا به کارگردانی نویسنده در سال ۱۳۵۰

نمایشنامه در یک پرده

اشخاص:

سید جواد (مجنون)، شاه رجب (قهوه‌چی)، ممدریزه، محسن‌هایی (نوجه ممدریزه)، دکتر (دانشجو)، اسی قصاب، سید محمود (پسر سید کاظم)، عباس آقا، پهلوان، مهدی غزل‌خوان، سید کاظم و دیگران.

خلاصه نمایشنامه:

«شاه رجب» قهوه‌چی بعد از نماز شروع می‌کند به نصیحت کردن «سید جواد»، پسر مرد مجنون و دیوانه‌ای که به انتظار بازگشتن «آسید کاظم» لحظه شماری می‌کند. «ممدریزه» و نوجه‌اش «محسن‌هایی» نیز وارد می‌شوند و شروع به اذیت کردن سید جواد می‌کنند. در همین لحظه «دکتر» نیز وارد می‌شود، او بعد از خوردن چائی در مورد بی‌گناهی آسید کاظم حرف می‌زند و معتقد است که قضیه «عفت» و قتل «ناصر» توسط سید کاظم دروغ است. دکتر با ورود «اسی قصاب» می‌رود. اسی نگران بازگشت سید کاظم است، و جو می‌اندازد که سید کاظم با برگشتش کرایه‌های عقب افتاده قصابی و قهوه‌خانه و مغازه‌ها را می‌گیرد. چیزی که «سید محمود» پسر سید کاظم در ورودش به قهوه‌خانه آن را منکر می‌شود.

«عباس آقا» کفتر باز محله هم وارد قهوه‌خانه می‌شود و خبر می‌دهد که تمام کفترهایش را فروخته است تا با ورود سید کاظم مجبور به فروش آنها نشود. سرانجام «پهلوان» طرفدار سرسخت آسید کاظم وارد می‌شود بساط ترنا بازی علم می‌شود. وسط بازی پهلوان چاقوی آسید کاظم را در می‌آورد و جلوی ممدریزه می‌گذارد. با سلام و صلوات عباس آقا و دیگران، پهلوان از ممدریزه

۷۲ سینما تئاتر

می‌گذرد، بازی ادامه می‌یابد نوبت ریختن تاس به سید کاظم می‌رسد که زیر پالتو مخفی است. او ترنا و قاب را در میان دست‌های ممدریزه می‌گذارد و در میان بهت دیگران از در قهوه‌خانه خارج می‌شود.

«سید کاظم» کیست؟ در چه جامعه‌ای زندگی می‌کند و اطرافیانش چه کاره‌اند؟ چرا به زندان رفته است؟ آیا واقعاً قاتل ناصر است؟ یا کس دیگری او را کشته است؟ آیا دکتر؟ آیا سید کاظم به خاطر عفت دست به قتل ناصر زده است؟ و سنوالاتی از این است که در سرتاسر متن گنگ و مبهم می‌ماند و این ابهام در پایان نمایشنامه، با خروج بی‌سر و صدای سید کاظم صد چندان می‌شود، در فرهنگ جنوب شهر، در محیط زندگی زیر گذر، دوران لوطی‌گری و پهلوانی، دوران ترنا بازی، و قهوه‌خانه‌هایی که مملو می‌شود از آدم‌هایی که در ماه رمضان برای تماشای ترنا بازی می‌آیند، نمایشنامه شکل می‌گیرد. سید کاظم پهلوان محله به زندان افتاده است و شایعه بازگشت او همه جا پیچیده، قهوه‌خانه پاتوق همه آدم‌های نمایشنامه، محلی است که شاهد بازگشت آسید کاظم در آنجا هستیم. هر کدام به نوعی در انتظار ورود او هستند. هر چند که این انتظار برای بعضی‌ها ناخوشایند است. مش رجب، اسی قصاب، ممدریزه و محسن‌هایی، هر کدام به نوعی ترس از برخورد با سید کاظم دارند. مش رجب و اسی قصاب بواسطه مسئله مالی و بدهکاری‌شان و ممدریزه و محسن‌هایی به خاطر رقابت.

نویسنده در متن، منهای بررسی و برخورد با مسئله ترنا بازی و فضا سازی سنتی در قهوه‌خانه و غزل‌خوانی مهدی غزل‌خوان، در مجموع حرفی برای گفتن ندارد. آسید کاظم در دوره خاصی در نمایشنامه نویسی این دیار آن هم به واسطه تکیه بر سنن خاص قهوه‌خانه‌ای مورد توجه واقع شد.

نمایشنامه : شب بیست و یکم

نویسنده : محمود استاد محمد

تاریخ نگارش :

چاپ اول : بهار ۱۳۵۷

ناشر : قمنوس

تیراژ :

تعداد صفحات : ۷۸

قیمت : ۸۵ ریال

امیر اسعدخان، فریدون، فرخ، فرهاد، علی گیل گیلی، برات، رحم خدا.

خلاصه نمایشنامه:

«فریدون» برادر بزرگتر «فرخ»، پسران «امیر اسعدخان»، هر دو معتاد شده‌اند. اسعدخان آنها را در اتاقی که مخصوص پرورش خرگوش و خوکیچه هندی است نگهداری می‌کند تا آنها را ترک اعتیاد بدهد. «برات» و «رحم خدا» کارگرهای خانه را نیز برای حفاظت از آنها گماشته است. غافل از اینکه فریدون و فرخ هر روز خود را با هروئین می‌سازند و از طریق ارتباطی که با «علی گیل گیلی» دارند مواد را تهیه می‌کنند. نمایشنامه از جایی شروع می‌شود که اسعدخان مشغول کتک زدن علی گیل گیلی است و او علیرغم تمامی کتک‌هایی که می‌خورد و بازرسی بدنی که می‌شود، مواد مخدر را که در دهانش گذاشته است تحویل فریدون و فرخ می‌دهد. پس از آن که مواد مخدر تمام می‌شود، فریدون و فرخ خمار می‌شوند. اشکال فرخ در این است که وقتی بدنش به رعشه می‌افتد و مثل دیوانه‌هاست. در همین حالت برای فریدون داستان کشتن «ایوب» را با همکاری «هادی» مطرح می‌کند. در زندان شیر و خط می‌آورند و هادی قتل را به عهده می‌گیرد و فرخ آزاد می‌شود. «فرهاد» برادر کوچک آنها پیدا می‌شود که دوی مورد نظر را از علی گیل گیلی گرفته و قورت داده است. فریدون به فرهاد آب نمک و آب صابون می‌دهد تا بالا بیاورد، نمی‌شود، در نهایت فرخ در حالت جنون آمیز با چاقو شکم برادرش فرهاد را پاره می‌کند.

آشنایی و تسلط «استاد محمد» بر فضای تیره و نار اعتیاد و آدم‌های قهوه‌خانه‌ای از یک سو و رنالیسم ناب حاکم بر این فضا که استاد محمد به عینه آن را منتقل می‌کند، باعث می‌شود تا بتوان کارهای او را در یک رده خاص قرار داد. اعتیاد محور اصلی آثار اوست، بالاخص در دو نمایشنامه مطرح این نویسنده، «آسید کاظم» و «شب بیست و یکم».

در شب بیست و یکم با دو برابر معتاد روبرو هستیم. فریدون با سابقه اعتیاد بیشتر، معقول و منطقی تر و فرخ، جوان تر و حرارتی تر از فریدون. از سویی پدر آنها، امیر اسعدخان، در تلاش برای از بین بردن این لکه ننگ خانوادگی است، غافل از اینکه بچه‌ها در این مدت، حسابی به خودشان رسیده‌اند و در واقع قرنطینه‌ای در کار نبوده است.

نویسنده در تصویر کردن دنیای فرخ و فریدون، علیرغم فضای یکدست و خالی محل قرنطینه آنها، با توسل به ورود علی گیل گیلی و داد و فریادها و اتفاقاتی که بین او و اسعدخان ایجاد می‌شود، از یکسو و نقبی که به زندگی گذشته فرخ می‌زند، از سوی دیگر موفق است. فرخ کسی است که قتل کرده است و ظاهراً به علت تجاوز به نامزدش کسی را از بین برده و حالا در اوج خماری همه چیز را برای برادرش فریدون اعتراف می‌کند. شاید از همین جاست که فریدون نسبت به فرخ احساس بدی پیدا می‌کند. احساس یک آدم از دست رفته.

مشخص نیست چرا در بیان نمایشنامه، آنجا که فریدون با توجه به شناختی که از جنون و خماری برادرش فرخ دارد، در لحظه‌ای که می‌داند برادر کوچکترش فرهاد، توسط فرخ کشته خواهد شد، بی تفاوت می‌ماند و عکس‌العمل نشان نمی‌دهد.

آشنایی و تسلط «استاد محمد» بر فضای تیره و نار اعتیاد و آدم‌های قهوه‌خانه‌ای از یک سو و رنالیسم ناب حاکم بر این فضا که استاد محمد به عینه آن را منتقل می‌کند، باعث می‌شود تا بتوان کارهای او را در یک رده خاص قرار داد.

استفاده از الفساف بسیار رکبیک و مستهجن و همینطور دیالوگ‌هایی که مسائل جنسی و شهوانی را مطرح می‌کند، علیرغم وجود این دیالوگ‌ها در زندگی اینگونه آدم‌ها، زشت و خلاف عفت عمومی است.

نمایشنامه : دقیانوس امپراطور شهر افسوس
نویسنده : محمود استادمحمد
تاریخ نگارش : ۱۳۵۷
چاپ اول : ۱۳۵۷
ناشر : قلم
تیراژ : ۳۰۰۰
تعداد صفحات : ۷۶
قیمت : ۶۰ ریال
اولین اجرا، به کارگردانی نویسنده در سال ۱۳۵۸

آدم‌های نمایشنامه:

تلمیخا، نه‌رش، مسلینا، مرنوش، دبرنوش، مکسلینا، چوپان، دقیانوس، خرمبه‌به، خوفهر، پرده‌دار، ساحر، وزرا، مردم شهر، جارچی، منشی، سربازان.

خلاصه نمایشنامه:

«تلمیخا» وزیر دربار «دقیانوس»، به همراه «مسلینا»، «مرنوش» و «دبرنوش» و «مکسلینا» به یکتاپرستی می‌گرایند. آنها به تدریج با امپراطور درگیر می‌شوند و به بتخانه‌ها حمله کرده و مخفیانه بت‌ها را می‌شکنند. اوضاع روز به روز وخیم تر می‌شود. چشم‌های مسلینا که مورد سوءظن دقیانوس قرار گرفته است، در آورده می‌شود. در میدان شهر مرنوش و یارانش سخنرانی می‌کنند و سربازان از راه رسیده و مردم را تازیانه می‌زنند. تلمیخا که قرار است در یک عملیات گسترده به مردم شمشیر برساند، توسط دقیانوس دستگیر می‌شود. گروه تلمیخا، از شهر فرار می‌کند و نیروهای دقیانوس در پی آنها هستند. در میان راه با چوپانی از اهالی فلسطین برخورد می‌کنند و چوپان نیز به جمع آنها افزوده می‌شود. دشمن به نزدیکی آنها می‌رسد و آنها غاری می‌یابند و به امر خدا چندین سال در غار به خواب فرو می‌روند، بعد از صدها سال، آنها دوباره بیدار می‌شوند در حالی که حکومت دقیانوس نابوده شده است.

«دقیانوس»، امپراطور شهر افسوس، از اولین نمایشنامه‌های مذهبی و تاریخی است که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی تحریر و اجرا شده است. این نمایشنامه داستان معروف خواب طولانی اصحاب کهف و مبارزه آنها با بت پرستان را مطرح می‌کند.

«استاد محمد» به همراه گروه تحقیق آیت فیلم، نگارش متن را به انجام رسانده‌اند، شخصیت‌های مهم و کلیدی نمایشنامه عبارتند از دقیانوس، تلمیخا، مسلینا، مرنوش، خومبه، خومه، خومه.

شیخون تلمیخا و یارانش در بدو کار، شبهه و تردیدی ایجاد نمی‌کند، چرا که از دید دقیانوس بعید است وزیر او یا شورشیان و یکتا پرستان همراه باشد. ماجرا از لحظه‌ای آغاز می‌شود که وزیر اعظم دقیانوس، مسلینا، تلمیخا و یارانش را در حال از بین بردن بت‌های یک بتکده دیده است. مسلینا به تدریج زیر و رو می‌شود و در نهایت به یکتا پرستان می‌پیوندد. دقیانوس در جنونی تمام عیار خواهان نابودی یکتا پرستان است و در این راه از کسانی چون تلمیخای فرزانه کمک می‌خواهد، کسی که خود رهبری قیام یکتا پرستان را به عهده دارد.

دقیانوس: (خشمی نهفته در درونش احساس می‌شود) و تلمیخای حکیم و فرزانه در تدبیر مانده است. (عصبی) باید خندید، باید به پیروزی آن قومی که تلمیخای حکیم را درمانده کرده است شراب‌ها نوشید، باید مرد. فقط یک مرد. (خشمش را آشکار می‌کند) سرداران را باید لباس دلقکان بپوشانند و اندیشه‌گران را در لباس هرزه‌ترین فواحش گرد شهر بگردانند. با همسرانشان باید دل سربازان را به دست آورم و دختر کانشان را به جای مادیان راهی اصطبل‌های سلطنتی کنم. (با فریاد) و می‌کنم. من با الماس‌های شما مستراح دشمنانم را آذین می‌بندم. اگر در برابر یک قوم حقیر و ناچیز درمانده شوید که شده‌اید، (آرام می‌شود ولی لرزش‌های عصبی را در حرکاتش می‌توان احساس کرد، بر خود می‌لرزد) شیرهای امپراطوری گرسنه‌اند. باید شکم‌هایشان را سیر کنم. (با فریاد) و بخندیم و فقط باید خندید. (سخت عصبی) در شهر افسوس جوانان شیرخواره روزها در زیر پستان مادران می‌چرند و شب‌ها بتخانه‌های امپراطور را به آتش می‌کشند (درست رو در روی تلمیخا) و تلمیخای حکیم فتوحاتشان را با دانش بسیار رقم می‌زند (با فریاد) باید مرد. (در خود می‌غزد) شیرها گرسنه‌اند. (با مشت چند ضربه پیاپی به سنج می‌کوبد تا منشی وارد شود) از فردا خورش نيمروز را در شیرخانه می‌خوریم.

(صفحات ۲۴ و ۲۵ متن)
دقیانوس می‌انگارد که با حجم لشکر زیاد خود توانایی ایستادگی در مقابل دشمن را دارد. در حالیکه دشمن او کسی نیست جز آدم‌هایی که از درون کاخ سر به طغیان برداشته‌اند. یا به قول تلمیخا، دشمن او در اندیشه‌ای است که نمی‌توان با شمشیر در مقابل آن ایستاد.

تلمیخا: امپراطور اگر اجازه بفرمایند، چگونگی رزم‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنیم...

دقیانوس: یک دسته؟

تلمیخا: آن رزم‌هایی که فقط به وسیله ازدیاد لشکر می‌توان بر دشمن پیروز شد...

دقیانوس: و دسته دوم؟

تلمیخا: رزم‌هایی که با کرورها کرور سرباز و صدها کرور شمشیر پولادین، در مصاف با گروهی که دستشان از ساز و برگ تهی‌تر از باد است، نمی‌توان امید فتح داشت و سرانجام باید شکست را پذیرا شد. زیرا که این جنگ جنگ خاک نیست، جنگ خون است. سخن از بر تخت نشاندن یک قهرمان نیست، پای به کرسی نشاندن یک فکر در میان است و این کدام فکر و مرام و اعتقاد است که بتوان با

۷۴ سینما تئاتر

«دقیانوس، امپراطور شهر افسوس»، از اولین نمایشنامه‌های مذهبی و تاریخی است که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی تحریر و اجرا شده است. این نمایشنامه داستان معروف خواب طولانی اصحاب کهف و مبارزه آنها با بت پرستان را مطرح می‌کند.

شمشیرهای زهر آگین امپراطور بدنش را به دو نیمه کرد؟

(صفحه ۲۸ متن)

کاربرد زبان در متن بسیار شاعرانه و در عین حال سلیس و مطلوب است. ولی متأسفانه لحظاتی این کلام آهنگین و جذاب دچار مشکل می‌شود و سقوط می‌کند.

مرنوش: نهرش تو چند نسخه رونوشتی؟

نهریش: پنج تا.

مرنوش: من هم پنجمی رو به آخر رسوندم.

نهریش: به گمانم فعلاً کافی باشد.

مکملینا: ... پدرم خستم کرده، کنجاو شده، خیلی کنجاو شده، می‌ترسم برای... یعنی پیر مرد اگر... برایش خیلی نگرانم، اگر بفهمه من دارم چیکار می‌کنم دق می‌کنه. دیشب غیر مستقیم سعی می‌کردم به من بفهمونه دیر یا زود بت شکن‌ها دستگیر می‌شوند و آنچنان از دستگیر شدن بت شکنان اظهار یأس و بدبختی می‌کرد که من حس کردم غیر مستقیم داره از دستگیر شدن من حرف می‌زند.

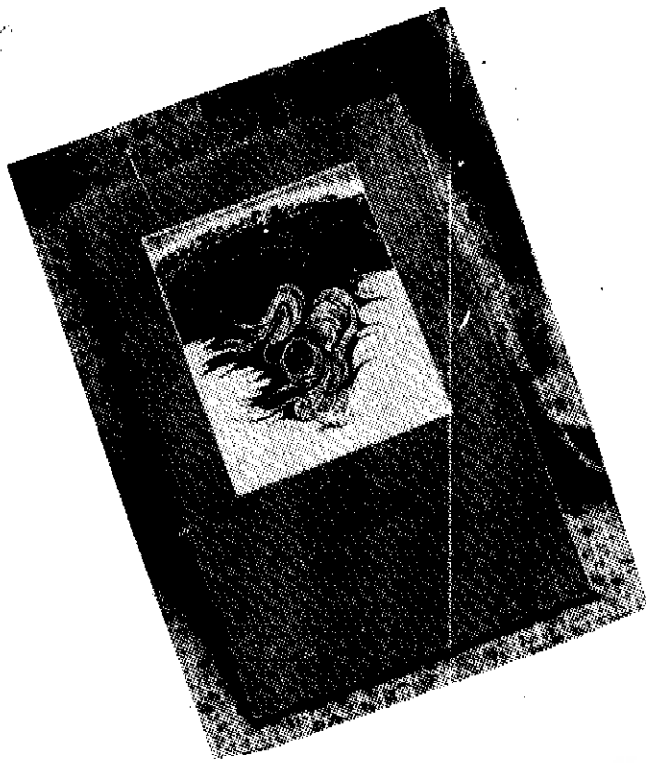
(صفحه ۳۲ متن)

این نوع زبان محاوره‌ای و امروزی و کاربرد لغاتی چون، نسخه رو، پنجمی رو، رسوندم، برایش، خستم کرده، چیکار، بفهمونه و امثال اینها در شرایط آن روز مطلقاً قابل توجیه نیست. در لحظاتی هم کلام بسیار پر طمطراق و ادیبانه و شاعرانه می‌شود که از زبان بعضی شخصیت‌ها بیرون می‌آید که متناسب با آنها نیست. کلام چوپان فلسطینی، مملو از فلسفه است. الفاظ بکر و بکدستی که بیشتر می‌تواند از دهان یک فیلسوف نظریه پرداز بیرون بیاید.

چوپان: ... می‌گویند که خاک، خاک است و به هر جا که باشد پاک است، ولی نیست. در سرزمین افسوس حتی خاک هم ناپاک است. (با اشاره به زمین و برافروخته) این خاک چیست؟ از چه جنس است؟ خیش خورده کیست که اگر باغهایش را به جای آب با خون هم سیراب کنی، از زمینش به جز درخت زیتون، هیچ درختی سر به در نمی‌آورد. زیتون (با فریاد) فقط زیتون. (و دور دست را مخاطب قرار می‌دهد).

دقیانوس! تف به آن زیتون‌زارهایی که با خون برادران من بارور شدند. دقیانوس، تف به آن کاخ‌های صد ستونت که با استخوان‌های برادران من سر به آسمان کشیدند، دقیانوس، تف به آن اریکه امپراطوریت که پایه بر گردۀ برادران من استوار کرده است... باید گریخت، در برابر شمشیرهای دقیانوس، فقط بسنگ‌ها می‌توانند در امان باشند. زیر پا سنگ و روی سر سنگ، سینه بر سنگ و پشت بر سنگ.

سنگ. پشت بر سنگ بگذار و در حصار سنگی ات بمان و بمیر. در حصار سنگی ات در امان بمیر. (صفحات ۷۰ و ۷۱ متن)



می‌شوند. درگیری کلامی بین والا و پسر عمو آغاز می‌شود و سرانجام پسر عمو توسط والا خفه می‌شود.
 ترس از مرگ لحظه‌ای والا را رها نمی‌کند. و در نهایت والا در اثر فریادها و سر و صدای مردم دچار سکنه شده و می‌میرد.

«دخمه» نمایشی است رئالیستی که سعی دارد در عین حال به نوعی بیان نمادین نیز دست یابد. دخمه، زیر زمین، محلی که والا و پسر عمو در آن قرار دارند، جایی که از دید پسر عمو، محلی محکم و مقاوم است و هیچ بیماری نمی‌تواند به آنجا لطمه وارد کند. جایی که حالا مملو است از اشیا و لوازم زندگی، جایی که خاطرات گذشته را به یاد والا و پسر عمویش می‌آورد. از سویی دیگر همین جای دنج و راحت باعث مرگ آن دو می‌شود.

نمایشنامه به زندگی والا می‌پردازد و در این راه به توفیق نسبی دست می‌یابد. لحظاتی که به گذشته والا بر می‌گردد، ماهیت او را روشن می‌سازد. وجود کارا کتر «وحشت» در متن اضافه به نظر می‌رسد و یکدستی و روانی متن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. وجود «مستخدم سیاهپوست» و شعارهایی که می‌دهد و یا شعارهایی مستقیم و تند والا و پسر عمو در مورد استکبار که آنها، آمریکا را پدر بزرگ خود می‌دانند، به کار لطمه می‌زند و از ظرافت آن می‌کاهد.

پرداخت شخصیت ضعیف «پسر عمو» که مشخص نیست گذشته‌اش چه بوده و چرا والا از او کینه به دل دارد نیز از نکات ضعف نمایشنامه است. دیالوگ‌نویسی در متن نیز دچار ضعف است، بالاخص دیالوگهای رحمان، مستخدم سیاه و کارا کتر وحشت. دیالوگهای رحمان در شروع نمایش و نوع ارتباط مستقیم او با خواننده، سبک نوشتاری کار را مختل می‌کند. پایان نمایشنامه نیز، به نظر می‌رسد دچار قلع و قمع شده است و یا نویسنده با یک آیه و سر و صدا و تظاهرات مردم، کار را تمام کرده است.

لحظه‌های دراماتیک متن، از جایی که والا و پسر عمو در زیر زمین محبوس شده‌اند و برخورد آنها با مرگ و در نهایت افشای یکدیگر، می‌تواند دستمایه خوبی برای یک نمایشنامه باشد.

مجید اشتیاقی

نمایشنامه : دخمه (مجموعه شعر و قصه و مقاله)
 نویسنده : مجید اشتیاقی
 تاریخ نگارش :
 چاپ اول : ۱۳۶۶
 ناشر : سیاه پاسداران انقلاب اسلامی
 تیراژ : ۱۰۰۰۰
 تعداد صفحات : ۴۴
 قیمت : (مجموعه کتاب) ۱۸۰ ریال

نمایشنامه در یک پرده

شخصیت‌ها:

رحمان، آقای والا، پسر عمو، وحشت و مستخدم.

خلاصه نمایشنامه:

«آقای والا» یکی از سردمداران و سرمایه‌دارهای رژیم شاه بوده است، حالا پس از انقلاب اسلامی و با شروع جنگ تحمیلی همپالکی‌هایش از ایران گریخته‌اند، ولی آقای والا به اتفاق «پسر عمویش» در ایران مانده‌اند. زیر زمین مطمئنی که آنها دارند در روزهای بمباران تهران، بهترین پناهگاه است. «رحمان» مستخدم والا، حالا تاب و توان ماندن در خانه طاغوتی والا را ندارد و با او درگیر است و می‌خواهد خانه را ترک کند.

والا کلید زیرزمین را به او می‌دهد تا اگر پشیمان شد برگردد. پسر عمو به خانه والا می‌آید. هر دو در زیر زمین هستند که رادیو آژیر خطر می‌کشد و بعد از آن پسر عمو بالا می‌آید تا پیژامه بپارد. والا به یاد گذشته‌اش می‌افتد، یاد روزهایی که مستخدم سیاهپوست خود را بخاطر اینکه از اسلام سخن گفته است، با دستهای خفه کرده. رحمان در زیر زمین را قفل می‌کند، والا و پسر عمو زندانی